

فصل دوم: درنگی بر آرایه‌های ادبی

مجاز

به معنی اصلی واژه، معنای حقیقی یا حقیقت و به معنای غیراصولی آن، معنای غیرحقیقی یا مجازی می‌گویند. هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. معنی «حقیقی»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز» به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیرحقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد. به این نمونه‌ها توجه کنید:

نمونه اول:

□ ای انسان، جهان ناپایدار است. □ جهان را بدیدم، وفایی ندارد

در نمونه اول، جهان در معنی حقیقی خود به کار رفته است. اما در نمونه دوم، جهان به معنی حقیقی خود نیست. بلکه منظور از جهان «مردم» است. از کجا متوجه می‌شویم که «جهان» در جمله دوم در معنی حقیقی خود به کار نرفته است. از واژه «بی‌وفا» کاربرد این واژه، ما را راهنمایی می‌کند که «جهان» را در جمله دوم به معنی حقیقی نگیریم؛ زیرا «بی‌وفایی» تنها ویژگی انسان است. در حقیقت، «جهان»، محل و جایگاه زندگی مردم است. شاعر «جهان» را می‌آورد، اما منظور از او، «مردم» جهان است. «جهان» در جمله دوم در معنی «غیرحقیقی» به کار رفته است؛ بنابراین «جهان» در جمله دوم، مجاز از «مردم جهان» است.

نمونه دوم:

□ پیرمرد، سرش را بلند کرد. □ روزگار، سر پیرمرد را سفید کرد.

جمله اول، واژه «سر» در معنی حقیقی به کار رفته است، اما «سر» در جمله دوم، به معنی «موی» است. از واژه «سفید» متوجه می‌شویم که منظور از «سر» در جمله دوم، «مو» است. در واقع، در جمله دوم واژه «سر» در معنی غیرحقیقی به کار رفته است. یعنی کل «سر» گفته شده است، اما منظور از آن، جزئی از سر، «مو» است. پس «سر» در جمله دوم، «مجاز» از مو می‌باشد.

نمونه سوم:

□ گوش برای شنیدن است. □ مراقب سخن گفتنت باش، زیرا پشت هر دیواری گوشی است.

در جمله اول، «گوش» در معنی حقیقی خود به کار رفته است. اما در جمله دوم، «گوش» در معنی مجازی (غیرحقیقی) به کار رفته است. در واقع، در جمله دوم، جزئی از وجود انسان؛ یعنی «گوش» آورده می‌شود؛ اما منظور «انسان» است. پس «گوش» مجاز از «انسان» است.

نمونه چهارم:

□ خورشید در آسمان طلوع کرد. □ خورشید زمین را روشن کرد.

در جمله اول، خورشید در معنی خود به کار رفته است؛ اما در جمله دوم، منظور از «خورشید» نور خورشید است. بنابراین «خورشید» در جمله دوم مجاز از «نور» است.

نمونه پنجم:

□ دانش‌آموزان با قلم می‌نویسند. □ جمال‌زاده قلم خوبی داشت.

همان‌گونه که می‌دانیم، در معنی حقیقی، «قلم» وسیله نوشتن است. این معنی در جمله اول دیده می‌شود. اما در جمله دوم، «قلم» به معنی وسیله نوشتن نیست، بلکه منظور کاری است که با قلم انجام می‌گیرد. پس «قلم» در جمله دوم مجاز از «شیوه نوشتن» است.

نمونه ششم:

□ شیر، سلطان جنگل است. □ شیر، مغرورانه به میدان رفت.

در جمله اول، شیر در معنی حقیقی خود به کار رفته است و منظور حیوانی است که در جنگل زندگی می‌کند. اما در نمونه دوم، شیر در معنی حقیقی خود نیست. بلکه منظور انسانی است که همانند شیر شجاع و قوی است. از کجا متوجه می‌شویم که «شیر» در جمله دوم در معنی حقیقی خود به کار نرفته است؟

از واژه «مغرورانه». کاربرد این واژه ما را راهنمایی می‌کند که «شیر» را در جمله دوم به معنی حقیقی نگیریم؛ زیرا «غرور» تنها ویژگی انسان است.

تشبیه

تشبیه یعنی مانند کردن دو چیز به یکدیگر. در هر تشبیه میان آنچه تشبیه می‌شود و آنچه بدان تشبیه می‌کنیم، شباهت‌ها و مشترکاتی وجود دارد.

در هر تشبیه چهار رکن وجود دارد:

- ۱- مشبّه (رکن اول): چیزی یا کسی که به چیز دیگر تشبیه می‌شود.
- ۲- مشبّه‌به (رکن دوم): چیزی یا کسی که مشبّه (رکن اول) به آن تشبیه می‌شود.
- ۳- وجه شبه (رکن سوم): ویژگی مشترک بین مشبّه و مشبّه‌به را نشان می‌دهد.
- ۴- ادات تشبیه (رکن چهارم): کلماتی که مشبّه را به مشبّه‌به پیوند می‌دهد و نشان‌دهنده شباهت است. کلماتی مانند «مثل»، «مانند»، «به سان»، «به کردار»، «چون (به معنی مثل)، «هم چون و ...».

اکنون چهار رکن تشبیه را در مصرع «ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد» نشان می‌دهیم:

ایام گل	چو (به معنی مثل)	عمر	به رفتن شتاب کرد.
مشبّه (رکن اول)	ادات تشبیه (رکن چهارم)	مشبّه‌به (رکن دوم)	وجه شبه (رکن سوم)

نکته ۱: از میان چهار رکن تشبیه، وجود مشبّه و مشبّه‌به همیشه لازم و ضروری است. اما می‌توان ادات تشبیه و وجه شبه را حذف کرد. نمونه برای حذف وجه شبه:

دل هم چو سنگت، ای دوست به آب چشم سعدی
در این بیت، دل (مشبّه) به سنگ (مشبّه‌به) تشبیه شده است. «هم چو» ادات تشبیه است که در این بیت آمده است؛ اما وجه شبه (سختی) در این بیت نیامده است. حذف وجه شبه، سبب تلاش ذهنی و کسب لذت ادبی بیشتر می‌گردد و بر تأثیر تشبیه می‌افزاید.

نمونه برای حذف وجه شبه و ادات تشبیه:

تو	سرو جویباری،	تو	لاله بهاری
مشبّه	مشبّه‌به	مشبّه	مشبّه‌به

نکته ۲: به تشبیه‌ای که در آن همه ارکان بیاید، تشبیه «گسترده» می‌گویند. به تشبیه‌ای که در آن، تنها رکن‌های مشبّه و مشبّه‌به باقی بماند؛ «فشرده (بلیغ)» می‌گویند.

«تشبیه فشرده» خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- تشبیه فشرده اسنادی: تشبیه‌ای است که در آن، مشبّه و مشبّه‌به با فعل اسنادی (بود، شد، گشت، گردید، است، ...) به هم

مرتبط می‌شوند؛ نمونه: عشق،	آتش	است.
مشبّه	مشبّه‌به	فعل اسنادی
شکر و سپاس،	دانه‌ای	است.
مشبّه	مشبّه‌به	فعل اسنادی

۲- تشبیه فشرده اضافی (اضافه تشبیه‌ای): در این نوع از تشبیه، معمولاً جای مشبّه و مشبّه‌به عوض می‌شود. در ابتدا مشبّه‌به آمده و نقش‌نمای اضافه (کسره) و مشبّه پس از آن می‌آید؛ نمونه:

آتش	عشق است کاندلر نی فتاد (عشق همانند آتش گرمابخش است).
مشبّه‌به	مشبّه
لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت	هر قدم، دانه
	شکری می‌کاشت. (شکر مانند دانه کاشته می‌شود).
	مشبّه‌به

استعاره

استعاره، تشبیه‌ای است که یکی از طرفین تشبیه (مشبّه یا مشبّه‌به) باقی بماند.

استعاره به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- استعاره آشکار (مُصرّحه): استعاره آشکار (مُصرّحه)، تشبیه‌ای است که فقط «مشبّه‌به» آن باقی مانده و «مشبّه» حذف شده است. برای این‌که متوجه منظور ما شوید، دوباره از تشبیه شروع می‌کنیم؛ به این نمونه توجه کنید:

تشبیه: عشق	همانند	آتش	گرمابخش	است.
مشبّه	ادات تشبیه	مشبّه‌به	وجه شبه	

استعاره آشکار (مُصَرَّحَه): در استعاره مُصَرَّحَه، همه ارکان برداشته می‌شود و فقط «مشبّه‌به» باقی می‌ماند:

هر که این آتش ندارد، نیست باد ← آتش: استعاره مُصَرَّحَه از عشق

۲- استعاره پنهان (مَكْنِیّه): در استعاره پنهان (مَكْنِیّه) نیز همه ارکان تشبیه برداشته می‌شود و فقط «مشبّه» با یکی از نشانه‌های «مشبّه‌به» که گاهی «وجه شبه» تشبیه ما را تشکیل می‌دهد، باقی می‌ماند؛ نمونه:

«گرمای عشق، وجودمان را نیرو می‌بخشد.»

«عشق» استعاره پنهان (مَكْنِیّه) است. اگر بخواهیم «گرمای عشق» را به صورت ساده بنویسیم، مثل جمله اول در تشبیه می‌شود:

عشق همانند آتش گرمابخش است.

در این نمونه، «عشق» که «مشبّه» است، آورده شده و آتش که «مشبّه‌به» است، حذف شده است؛ اما نشانه مشبّه‌به که همان گرما است، در جمله آمده است.

● توجه: انواع استعاره و انواع تشبیه ویژه دانش آموزان رشته انسانی است و دانش‌آموزان رشته‌های دیگر صرفاً باید بتوانند استعاره و تشبیه را تشخیص دهند و جهت اطلاعات بیشتر بهتر است این مباحث مطالعه گردد.

تشخیص

استعاره پنهان (مَكْنِیّه‌ای) که مشبّه‌به آن «انسان» باشد، «تشخیص» یا «انسان انگاری» نام دارد؛ نمونه:

لبخند روزگار را باید دوست داشته باشیم.

روزگار: تشخیص ← روزگار	همانند	انسان	لبخند می‌زند.
مشبه	ادات تشبیه	مشبّه‌به	وجه شبه

در این مثال، روزگار به انسان تشبیه شده است. وجه شبه آن «لبخند زدن» است. چون در «لبخند روزگار» روزگار را که مشبّه است، آورده‌ایم و انسان را که مشبّه‌به است، نیاورده‌ایم و به جایش، وجه شبه آن را که «لبخند زدن» است، آورده‌ایم، پس «روزگار»، استعاره پنهان (مَكْنِیّه) است و تشخیص.

یادآوری (۱): هر واژه‌ای به جز انسان و خدا، اگر منادا واقع شود، استعاره پنهان (مَكْنِیّه) و تشخیص است؛ نمونه:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست (نسیم سحر: استعاره پنهان و تشخیص؛ چون همانند انسان مورد ندا قرار گرفته است.)

یادآوری (۲): گاهی استعاره آشکار (مُصَرَّحَه)، مورد ندا قرار می‌گیرد. در این صورت، دیگر استعاره پنهان (مَكْنِیّه) و تشخیص نیست؛ نمونه:

ای ماه، غمت در دلم جاودان است.

«ماه» استعاره آشکار (مُصَرَّحَه) از معشوق است: معشوق همانند ماه زیباست.

بنابراین در این بیت، معشوق مورد ندا قرار گرفته است و دیگر تشخیص نیست.

اضافه استعاری:

گاهی در استعاره پنهان (مَكْنِیّه)، جای مشبّه و نشانه مشبّه‌به عوض می‌شود و میان آن‌ها نقش‌نمای کسره قرار می‌گیرد؛ به این گونه از کاربرد استعاره، اضافه استعاری می‌گویند؛ نمونه:

عشق بارید. (عشق، استعاره پنهان، زیرا عشق همانند بارانی می‌بارد.) بارش عشق: اضافه استعاری (بارش ← نشانه مشبّه‌به)

یادآوری (۳): همه استعاره‌های آشکار (مُصَرَّحَه)، مجاز هستند؛ زیرا در استعاره آشکار، واژه در معنی غیرحقیقی به کار می‌رود.

یادآوری (۴): تشخیص، گونه‌ای از استعاره پنهان (مَكْنِیّه) است. بنابراین در شعر یا نثر، اگر واژه‌ای آرایه «تشخیص» داشته باشد، آرایه استعاره مَكْنِیّه نیز دارد.

حس آمیزی

حس آمیزی، آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی) است در سخن؛ به گونه‌ای که سخن زیباتر شود و بر خواننده یا شنونده تأثیر خوبی بگذارد؛ نمونه: نگاه تلخ

همان گونه که می‌دانیم، نگاه از طریق «حس بینایی»، اتفاق می‌افتد و «تلخ» از طریق حس چشایی درک می‌شود. در واقع نگاه (حس بینایی) با تلخ (حس چشایی) در هم آمیخته شده و این کاربرد، سبب شده که بر زیبایی سخن ما افزوده شود.

حس آمیزی به شکل‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود:

الف) گاهی فعلی که با یک حس متناسب نیست، سبب ایجاد حس آمیزی می‌شود: تا بشنوی بوی زمستانی را که در باغ رخنه کرده است.

(شنیدن بو) به جای (بوییدن بو)

گردآورنده: زینب یزدانی، انتشارات تیرگان

ب) گاهی صفتی که با آن حس متناسب نیست، حس آمیزی را به وجود می‌آورد: جیغ بنفش، نگاه تلخ و ...
این شراب آتشین در ساغر پروانه است نیست پروا عاشقان را از نگاه تلخ یار
پ) گاهی هم هستی را که با حواس ظاهری اصلاً قابل ادراک نیست؛ مثل دوستی، عشق، اندیشه و ... به یک صفت هستی نسبت می‌دهیم؛
نمونه: خاطرات رنگی، عشق گرم، فریب آبی ... آسمان، فریبی آبی رنگ شد.

نماد

«نماد» به معنی «نشانه» است. گاهی نویسندگان و شاعران در دنیای خیال خود، به پدیده‌های هستی، شخصیت‌های انسانی می‌دهند و به صورت رمزی و نمادین، سخن و پیام خود را می‌گویند.
این نویسندگان و شاعران با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت‌های غیر انسانی، ذهن ما را وا می‌دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم.
از دیرباز در ادبیات فارسی، هر یک از عناصر طبیعت، نماد و نشانه چیزی بود؛ برای نمونه، درخت، نماد (نشانه) ایستادگی و گل لاله نماد (نشانه) شهید و گل شقایق نماد (نشانه) عشق و دوستی است:

(شقایق، نماد عشق)

«تا شقایق هست، زندگی باید کرد.» □

(لاله، نماد شهید)

سراغ از لاله پرپر بگیریم

بیا ای دل از این جا پر بگیریم □

کنایه

کنایه در لغت به معنی «پوشیده سخن گفتن» است. هرگاه بخواهیم درباره مطلبی به طور غیرمستقیم صحبت کنیم و درباره امری پوشیده سخن بگوییم، از کنایه بهره می‌گیریم؛ نمونه:

همی رای شمشیر و تیر آیدش

هنوز از دهن بوی شیر آیدش

«از دهن بوی شیر آمدن»، کنایه از کودک بودن است.

می‌دانیم که غذای اصلی کودکان، شیر است. البته منظور شاعر هرگز آن نیست که اگر دهان او را بو کنیم، بوی شیر می‌دهد؛ بلکه می‌خواهد به طور غیرمستقیم و پوشیده به ما بگوید که او کودک است.

«کنایه» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور آن است؛ نمونه:

بال در بال گنجشک، یک سال

مثل یک چشم بر هم زدن رفت

کنایه: یک چشم بر هم زدن ← معنی نزدیک: پلک چشم را یک بار روی هم گذاشتن

← معنی دور: بسیار سریع و خیلی زود

از خجلی سر به گریبان برد

در بر من ره چو به پایان برد

کنایه: سر به گریبان بردن ← معنی نزدیک: سرش را پایین آورد تا نزدیکی یقه

← معنی دور: شرمندگی شدن (چون انسان موقع شرمندگی، سرش را پایین می‌اندازد).

جناس

به دو واژه هم‌جنس و همسان «جناس» می‌گویند. گاه جز معنی، هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند و گاه علاوه بر معنی، در یک مصوت یا صامت، ناهمسان هستند.

آرایه «جناس» شعر و نثر را زیباتر و خوش‌آهنگ‌تر می‌کند؛ نمونه:

شانه هر شاخه پر از لاله شد. (شانه، شاخه ← جناس)

- یک خبر تازه رسید از نسیم

هم‌نشین ابر، هم کلام باد (یاد، باد ← جناس)

- آن سفر مرا، کی رَوَد ز یاد

ارزش جناس: موسیقی و آهنگی است که در کلام می‌آفریند.

جناس دو دسته است:

۱- جناس همسان (تام): هرگاه دو واژه در نوشتن و خواندن یکسان باشند، اما در معنی با هم فرق داشته باشند، جناس همسان (تام) نامیده می‌شوند؛ به عبارتی دیگر، به یکسانی دو واژه با معنای متفاوت، در تعداد و ترتیب واج‌ها جناس همسان می‌گویند؛ نمونه:

گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

- کار پاکان را قیاس از خود مگیر

شیر (اولی): نام حیوان شیر خوردنی (شیر و شیر: جناس همسان)

مهرماه است، ماه مهر و امید

- می‌گشایند باز مدرسه را

مهر (دومی): محبت و دوستی (مهر و مهر: جناس همسان)

مهر (اولی): ماه اول پاییز

– برادر که در بند خویش است، نه برادر، نه خویش است.

خویش (اولی): خود خویش (دومی): قوم و فامیل (خویش و خویش: جناس همسان)

۲- جناس ناهمسان (ناقص): در این نوع جناس، تمام حروف یا حرکت‌های دو یا چند کلمه شبیه هم نوشته می‌شوند و فقط یک صامت یا یک مصوت آنها متفاوت است؛ به عبارتی دیگر، به ناهمسانی دو کلمه در حرف اول، وسط یا آخر، جناس ناهمسان (ناقص) می‌گویند؛ نمونه:

□ کار، شکار □ مَهر، مِهر □ آزاد، آزار

جناس ناهمسان (ناقص) خود به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف) جناس ناهمسان حرکتی: به کار بردن دو یا چند واژه که در تمام حروف، مشترک هستند، اما در حرکت‌ها (مصوت کوتاه) با هم اختلاف دارند. (ناهمسانی دو یا چند واژه در مصوت‌های کوتاه)؛ نمونه:

– گُل از گِل سر کشید این گونه رنگین (گُل، گِل ← جناس ناهمسان حرکتی)

– ای مِهر تو در دل‌ها، وی مِهر تو بر لب‌ها (مِهر، مَهر ← جناس ناهمسان حرکتی)

ب) جناس ناهمسان افزایشی: به کار بردن دو یا چند واژه که در تمام حروف با هم مشترک هستند، اما یک واژه، یک حرف بیشتر دارد. (ناهمسانی دو واژه در تعداد حروف)؛ نمونه:

□ یار □ بیار □ سرد □ سر □ کار □ کارد

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند

(چمان، چمن ← جناس ناهمسان افزایشی)

– تو در مَن، تو در زخم، دَم می‌زنی تو در خاطراتم قَدَم می‌زنی

(دَم، قَدَم ← جناس ناهمسان افزایشی)

– کفر است در طریقت ما کینه داشتن آیین ماست سینه چو آیینه داشتن

(آیین، آیینه ← جناس ناهمسان افزایشی)

پ) جناس ناهمسان اختلافی: به کار بردن دو یا چند واژه که در یک حرف (واج) اختلاف دارند؛ این اختلاف ممکن است در اول، میان و آخر باشد. (ناهمسانی دو واژه در حرف اول، وسط یا آخر)؛ نمونه:

□ جمال □ کمال □ بید □ باد □ آزاد □ آزار

– هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

(اصل، وصل ← جناس ناهمسان اختلافی)

– دُرشت است پاسخ، ولیکن دُرست

(دُرشت، دُرست ← جناس ناهمسان اختلافی)

– بدان گه که خیزد خروش خروس

(خروش، خروس ← جناس ناهمسان اختلافی)

توجه: گاهی یک حرف و یک اسم با هم جناس هستند اما هرگز دو حرف را نمی‌توان جناس گرفت. نمونه:

«بارم دهی آیم برت ورنه بمانم بر درت»

«بر» اول اسم به معنی نزد و آغوش و «بر» دوم حرف اضافه و جناس همسان است. دیگر جناس‌ها در این مصرع: «بار» و «بر» جناس افزایشی، بر (اسم) در جمله اول و در (حرف اضافه) جناس اختلافی.

سجع

به نوشته زیر توجه کنید:

۱- نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟

در این نمونه، دو واژه «زندان و فرمان» که در پایان جمله آمده‌اند، هم در واج‌های پایانی (ان) و هم در وزن (بخش) یکسان هستند: «زَن+دان/فَر+مان (هر دو، دو بخش است).

گاهی واژه‌هایی که در پایان دو جمله می‌آیند، هم وزن هستند و واج‌های پایانی آنها نیز یکی است. به این نوع سجع، سجع «متوازی» می‌گویند.

۲- محبّت را غایت نیست، از بهر آن که محبوب را نهایت نیست.

در این نمونه، دو واژه «غایت و نهایت» که در پایان جمله آمده‌اند، تنها در واج‌های پایانی یکی هستند (ت)، اما وزن (بخش) یکسانی ندارند. (غَا+یت ← ۲ بخش / نَ+ها+یت ← ۳ بخش).

گاهی واژه‌هایی که در پایان دو جمله می‌آیند، هم‌وزن نیستند، اما واج‌های آخر آنها یکسان است. به این نوع سجع، سجع «مُطَرَّف» می‌گویند.

۳- مال از بهر آسایش عُمَر است، نه عُمَر از بهر گرد کردن مال.

در نمونه سوم، دو واژه «عمر و مال» که در پایان جمله آمده‌اند، تنها در وزن (بخش) یکسان هستند. (عمر ← یک بخش / مال ← یک بخش). واج‌های پایانی این دو واژه، یکسان نیست.

گاهی واژه‌هایی که در پایان دو جمله می‌آیند، هم‌وزن هستند؛ اما واج‌های آخر آنها یکسان نیست. به این نوع سجع، سجع «متوازن» می‌گویند.

به واژه‌هایی که در پایان دو جمله بیایند و از نظر صامت‌ها یا مصوَّت‌های پایانی، وزن یا هر دوی آنها هماهنگ باشند، کلمات «مُسَجَّع» و به آهنگ برخاسته از آنها «سجع» می‌گویند.

سجع‌ها در پایان دو جمله به کار می‌روند و آهنگ دو جمله را به هم نزدیک می‌کنند. درست مانند قافیه که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها می‌آید.

ایهام

ایهام از ریشه «وهم» و به معنای «به تردید و گمان افکندن» است.

گاهی در سروده‌ها و نوشته‌ها، با واژه یا عبارتی برخورد می‌کنیم که دو یا چند معنی دارد. در این جا ذهن بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و نمی‌داند در یک لحظه کدام یک از این دو معنی را انتخاب کند.

به نمونه زیر توجه کنید:

گویا به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد

۲- نام زنی است.

واژه «شیرین» دو معنی دارد: ۱- دلچسب و گوارا

شاعر در «خواب شیرین» انسان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد. آیا «شیرین» را به معنی دلچسب و گوارا بگیریم تا صفت برای واژه «خواب» شود: «خواب دلچسب» یا به معنی نام زنی بگیریم که فرهاد عاشق او بوده است.

البته زمانی می‌توانیم آرایه ایهام را دریابیم که از معانی مختلف واژه‌ها و عبارات آگاه باشیم.

تعریف ایهام: آوردن واژه یا عبارتی است با حداقل دو معنی که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد. مقصود شاعر، معمولاً معنی دور و گاهی هر دو معنی است.

چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم

جان ریخته شد با تو، آمیخته شد با تو

۲- امید و آرزو

بو: ایهام: ۱- بوی خوش، رایحه

مراعات نظیر (تناسب یا شبکه معنایی)

گاهی در شعر یا نوشته، مجموعه‌ای از کلمه‌ها می‌آیند که با هم تناسب و ارتباط دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و ... باشد. به این مجموعه‌ها و شبکه‌ها در ادبیات فارسی، مراعات نظیر یا تناسب یا شبکه معنایی می‌گویند. کاربرد این آرایه در شعر یا نثر، سبب زیبایی سخن می‌شود:

بی‌کران و موج در موج است

دامن دریای بی‌ساحل

در این بیت، بین واژه‌های «دریا، ساحل و موج» مراعات نظیر یا شبکه معنایی است.

من پاییز را جارو می‌کنم، زمستان را پارو می‌کنم، تابستان را می‌شویم تا همیشه بهار باشد.

اگر از شما بخواهیم که فصل‌های سال را بگوییم، چه پاسخی می‌دهید؟ بله! می‌گویید: بهار، تابستان، پاییز، زمستان.

در این شعر هم شاعر این چهار فصل را در کنار هم آورده و از شبکه معنایی استفاده کرده است.

تمثیل (ارسال المثل)

به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن» است و در اصطلاح ادبی، هرگاه شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان، ضرب‌المثل یا شبیه مَثَل را که دربردارنده مطلبی حکیمانه باشد، بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسانتر به خواننده انتقال دهد، از «تمثیل» یا «ارسال المثل» استفاده کرده است.

برای نمونه سعدی در گلستان می‌گوید: «عالم بی عمل به زنبور بی عسل می‌ماند.»

همه مردم می‌دانند که «زنبور بی عسل» فایده‌ای برای انسان ندارد. سعدی هم می‌خواهد بگوید: دانشمندی که به دانش خود عمل

نمی‌کند، ارزشی ندارد؛ مثل زنبوری است که عسل نمی‌دهد و فایده‌ای ندارد. در حقیقت، «زنبور بی عسل» تمثیلی برای «عالم بی عمل» است.

گندم از گندم بروید، جو ز جو

از مکافات عمل غافل مشو

مصراع دوم «گندم از گندم بروید، جو ز جو» یک ضربالمثل (تمثیل) است. شاعر با آوردن این مصراع می‌خواهد بگوید هر کاری که انجام دهی، خوب یا بد، نتیجه آن کار به خودت برمی‌گردد.

یا:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش

«خوردگاو نادان، ز پهلوی خویش»

در مصراع دوم، از یک مَثَل استفاده شده است.

به حکایت‌ها و داستان‌هایی که نتیجه آنها می‌تواند سرمشقی برای موارد مشابه باشد، «تمثیل» می‌گویند.

فایده تمثیل: به کمک «تمثیل» می‌توان بسیاری از مفاهیم را به روشنی منتقل کرد. مؤثرترین شیوه‌ای که مولوی در «مثنوی معنوی» از آن بهره می‌گیرد، «تمثیل» است. مولانا برای بیان مطالب اخلاقی و عرفانی خود از تمثیل بسیار استفاده کرده است. این تمثیل‌ها بیشتر داستان‌ها و مَثَل‌های ساده و عامیانه هستند.

تلمیح

گاهی در هنگام خواندن شعر یا نوشته‌ای، با واژه‌هایی برخورد می‌کنیم که ما را به یاد یک داستان یا اتفاقی تاریخی یا آیه و حدیث و سخن معروف می‌اندازد؛ نمونه:

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد

گویا به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد.

در این بیت، واژه‌هایی چون «بیستون، شیرین، فرهاد» ما را به یاد داستان معروف «فرهاد و شیرین» می‌اندازد.

یا:

چنین گفت پیغمبر راست‌گوی

ز گهواره تا گور دانش بجوی

این بیت هم ما را به یاد حدیث معروفی از پیامبر می‌اندازد. پیامبر بزرگوار در مورد آموختن دانش می‌فرماید: «أَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ». (از گهواره تا گور دانش بجوید).

یا:

شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن و تأثیرگذاری بیشتر آن، به طور مستقیم و غیرمستقیم از آیات، روایات، احادیث، داستان‌ها و رویدادهای مهم تاریخی و ... استفاده می‌کند.

به این شیوه بهره‌گیری از سخن، تلمیح می‌گویند. تلمیح به معنی «با گوشه چشم اشاره کردن» است.

تضمین

آوردن آیه، حدیث، مصراع، بیت یا جمله‌ای از دیگران در میان سخن را «تضمین» می‌گویند؛ نمونه:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

هست کلید در گنج حکیم

مصراع اول، تضمینی است از آیه قرآن که نظامی در کتاب «مخزن الاسرار» خود آورده است.

نکته: معمولاً آیه، حدیث، سخن، مصراع یا بیت تضمین شده داخل گیومه قرار می‌گیرد.

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»

حافظ در مصراع دوم، این بیت از رودکی (بوی جوی مولیان آید همی) را تضمین کرده است.

تفاوت میان تلمیح و تضمین:

اگر شاعر یا نویسنده عین یک حدیث، آیه، مصراع، بیت یا جمله (یا بخش بزرگی از آنها) را بیاورد، از تضمین استفاده کرده است. اما اگر فقط با چند کلمه به آیه یا حدیث یا بیت اشاره کرده باشد و عین آن آیه، حدیث، مصراع و ... را نیاورده باشد، تلمیح به کار رفته است.

واج‌آرایی (نغمه حروف)

به این بیت توجه کنید:

لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست

لختی بخند، خنده گل زبیاست

در این بیت، صامت «خ» شش بار تکرار شده است. این تکرار واج، سبب موسیقی در متن شده و تأثیر بیشتری بر خواننده یا شنونده می‌گذارد. وقتی این بیت را می‌خوانید، ناخودآگاه لبخندی بر لبانتان می‌نشیند. خواندن این بیت، یادآور خنده‌ای است که شاعر تلاش کرده، آگاهانه آن را به تصویر بکشد.

واج‌آرایی، تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در سخن است؛ به گونه‌ای که بر موسیقی و تأثیر آن بیفزاید.

نکته ۱: برخی واج‌ها، ممکن است به چند شکل نوشته شود؛ مثل واج / ز / که به شکل‌های «ذ،ض،ظ» نیز نوشته می‌شود. کنار هم آمدن یا تکرار شکل‌های مختلف یک واج نیز **واج‌آرایی** ایجاد می‌کند؛ نمونه:

در حَضِیض (مکان پست) هم می توان عزیز بود.

تکرار واج / ز / که با دو حرف «ز» و «ض» در این مصراع آمده است، سبب واج آرایی شده است.

نکته ۲: گاه واج آرایی در مصوّت کوتاه رُخ می دهد:

نرگسِ مستِ نوازشگرِ مردم دارش خون عاشق به قَدَحِ گر بخورد، نوشش باد

یا:

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل (کوچ) باز دارد پیاده را ز سَبیل (رفتن)

در این دو بیت، تمامی واژه های مصراع اوّل با مصوّت کوتاه کسره «ِ» به هم پیوسته اند. تکرار این مصوّت بر موسیقی بیت افزوده است.

یادآوری: پیشینیان تکرار مصوّت کوتاه کسره «ِ»، را تَتَابِعِ اضافات می نامیده اند و چنین می پنداشتند که مانع روشنی و رسانی سخن است؛ در حالی که چنین نیست و این تکرار، گاه موسیقی بیت را بیشتر می کند و بر تأثیر آن می افزاید.

واژه آرای (تکرار)

گاهی واژه ها تکرار می شوند. تکرار واژه ها بر تأثیر آهنگین سخن می افزاید و سبب زیبایی آن می شود؛ نمونه:

جهان را بدیدم، وفایی ندارد جهان در جهان آشنایی ندارد

واژه «جهان» سه بار تکرار شده است و بر موسیقی و تأثیر آن بر خواننده افزوده است.

یا:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من از خاک بیشتر نه، که از خاک کم تریم

واژه «خاک» سه بار و واژه «بیشتر» دو بار تکرار شده است.

نکته: واژه آرای (تکرار)، زمانی پدید می آید که واژه های دو بار یا بیشتر، در یک معنی بیاید. هر سه واژه «خاک» در بیت بالا، به یک معنی است. برای همین آرایه واژه آرای (تکرار) دارد.

اما به این نمونه توجه کنید:

گلاب است گویی به جویش روان همی شاد گردد ز بویش روان

در این نمونه، واژه «روان» دو بار آمده است، اما معنی این دو واژه یکسان نیست. «روان»، در مصرع اوّل به معنی «رونده و جاری» است و در مصرع دوم «روان» به معنی «جان» است؛ بنابراین نمی توان گفت در این بیت، آرایه واژه آرای به کار رفته است.

اغراق

(مبالغه، غلو): هنگامی است که شاعر یا نویسنده، صفتی را در فرد یا پدیده ای برجسته کند که در زندگی روزمره و عادی، خیلی آن را نپذیریم و با آن روبه رو نشویم:

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند

در این بیت، شاعر به گونه ای اغراق آمیز، از توانایی و قدرت بالای رستم سخن می گوید. «حتّی روزگار هم نمی تواند مرا اسیر کند.» اغراق مناسب ترین ابزار برای آفریدن صحنه های حماسی است.

تضاد

به این نمونه توجه کنید:

هر کسی در خانه خود در کنار خانواده

شاد یا غمگین نشسته گوش و چشم و لب گشاده

در این شعر، کدام یک از واژه ها با هم تضاد دارند؟ درست است: «شاد و غمگین» دو واژه ای هستند که از نظر معنایی با هم در تضاد هستند.

هرگاه دو یا چند کلمه از نظر معنایی در تضاد باشند، به آنها کلمات «متضاد» می گویند. بهره گیری از این آرایه، سبب گسترش دامنه معنا و جذابیت فضای معنایی سخن می شود.

«پرنده ای در آسمان پر زد، سبک

و سنگ پشت رو به خدا کرد و گفت:

«این عدل نیست، این عدل نیست

کاش پُشتم را این همه سنگین نمی کردی»

گردآورنده: زینب یزدانی، انتشارات تیرگان

نکته: آوردن فعل مثبت و منفی از مصدری یکسان، هنرمندانه‌ترین و لطیف‌ترین نوع تضاد است؛ نمونه:

بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم می‌رود و نمی‌رود، ناقه (شتر) به زیر محملم (تخت روان)

یا:

وفا نکردی و کردم، خطا ندیدی و دیدم شکستی و نشکستم، بُریدی و نبریدم

پارادوکس (متناقض‌نما، تناقض)

به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

همان‌طور که می‌بینید، واژه‌های «حاضر» و «غایب» با هم متضاد هستند. اما در این بیت، هم‌زمان به پدیده‌ای واحد نسبت داده شده‌اند؛ به بیان دیگر، «غایب» صفت «حاضر» واقع شده است.

به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که «حاضر» است، نمی‌تواند «غایب» باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی جمع شدن آنها با هم ناممکن است؛ چون هر یک، وجود دیگری را نقض می‌کند. با این حال، شاعر چنان آن دو را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده (قانع‌کننده) و پذیرفتنی است. به این گونه کاربرد مفاهیم، آرایه «متناقض‌نما»، «تناقض» یا «پارادوکس» می‌گویند.

نمونه‌های دیگر از آرایه متناقض‌نما (پارادوکس):

– غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی

«لباسی از عریانی»: تناقض

– روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم.

«روشن‌تر از خاموشی»: متناقض‌نما

– از تهی سرشار / جویبار لحظه‌ها جاری‌ست

«از تهی سرشار» یا «خالی پر»: پارادوکس

حُسن تعلیل

به بیت زیر، توجه کنید:

نمونه اول: تویی بهانه آن ابرها که می‌گریند بیا که صاف شود این هوای بارانی

شاعر در مصراع اول، دلیل باریدن باران از ابرها را غیبت امام زمان (عج) می‌داند. در ادامه شاعر از امام زمان می‌خواهد که با ظهورش جلوی باران را بگیرد.

در واقع شاعر در این بیت، برای باریدن باران از ابرها، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است.

نمونه دوم: درخت سایه‌فکن بس که می‌گنی از بیخ گشوده پنجه ز ظلمت به کردگار، چنار

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری برگ‌های چنار، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است و آن دادخواهی چنار به خاطر بریدن درختان است.

نمونه سوم: بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی نبود به جز شرمندگی

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه‌ها و برگ‌های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است و آن، سرافکندگی بید، به سبب بی‌ثمر و بی‌حاصل بودن است.

هرگاه شاعر یا نویسنده، دلیلی غیرواقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند، چنان که ذهن مخاطب آن را بپذیرد، از آرایه «حُسن تعلیل» استفاده کرده است.

اسلوب معادله

به بیت زیر توجه کنید:

نمونه اول: عیب پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود موی اندر شیر خالص زود پیدا می‌شود صائب

معنی بیت: انسان‌های پاک و درستکار، اگر کار ناپسندی انجام دهند، مردم سریع متوجه می‌شوند؛ همان‌گونه که یک تار مو در شیر سریع دیده می‌شود.

در این بیت، شاعر مصراع دوم را به عنوان مثال و مصداقی برای مصراع اول می‌آورد. به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد.

نمونه دوم: عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌گشود اول چراغ خانه را زیب‌النسا

معنی بیت: وقتی عشق وجود انسان را فرا بگیرد، عقل و هوش خردمند را با خود می‌برد؛ همان‌گونه که دزد دانا وقتی برای دزدی وارد خانه می‌شود، اول روشنایی خانه را خاموش می‌کند.

در این بیت نیز، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد. در واقع شاعر بر پایهٔ تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است. به این نوع کاربرد شاعرانه، «اسلوب معادله» می‌گویند. توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونهٔ سوم: شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی آشنایان را در ایام پریشانی بپرس سلیم طهرانی

نمونهٔ چهارم: عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را غنی کشمیری

نمونهٔ پنجم: مستمع، صاحب‌سخن را بر سر کار آورد غنچهٔ خاموش، بلبل را به گفتار آورد صائب

اصطلاحات شعر

تَخْلُص

به این بیت از حافظ توجه کنید:

گفتم زمانِ عشرت، دیدی که چون سر آمد گفتم خاموش حافظ، کاین غصه هم سر آید
نام «حافظ» در مصرع دوم این بیت آمده است. نام اصلی حافظ «شمس‌الدین محمد» است، اما همه او را به نام «حافظ» می‌شناسند. در واقع «حافظ» نام شعری اوست. **تَخْلُص** مانند امضای شاعر است که در پایان شعرش آورده می‌شود. شاعر برای این که شعر خودش را امضا و تأیید کند، نام شعری خود را در بیت‌های پایانی شعر می‌آورد. **تَخْلُص** در بیت آخر یا یکی مانده به آخر آورده می‌شود.

به بیتهای که دارای **تَخْلُص** است، بیت **تَخْلُص** می‌گویند. **تَخْلُص** به معنی «خلاص شدن و رهایی یافتن» است. گویی شاعر با سرودن بیت **تَخْلُص**، از بند سخن آزاد می‌شود.

قافیه

به واژه یا واژه‌های غیرتکراری که در پایان مصراع‌های یک شعر، قبل از ردیف می‌آیند و در یک یا چند حرف مشترک هستند، **قافیه** می‌گویند.

چو خواهی که نامت بود جاودان مکن نام نیک بزرگان نهان
قافیه قافیه

در شعر سنتی، آوردن قافیه اجباری است. اما قافیه در شعر نیمایی جایگاه مشخصی ندارد: هر چند که مثل غنچه

دلتنگی

لبخند بزن

شکفته شو

گل باش

من آینه‌ام

چرا تو

سنگی؟

قافیه: دلتنگی، سنگی.

گردآورنده: زینب یزدانی، انتشارات تیرگان

برای دریافت جزوه‌های رایگان ۲۰ بگیریم با استاد دکتر حسین احمدی، بهترین مشاور و برنامه ریز کنکور ایران، با شماره تلفن ۰۹۱۲۱۱۴۱۵۷ تماس بگیرید و یا به شماره تلفن ۰۹۱۲۱۰۰۹۶۵۶ پیام بدهید.

ردیف

به واژه یا واژگانی که پس از قافیه بیایند و تکرار شوند، **ردیف** می‌گویند:

هزار نغمه ز موسیقی خدا می‌زد نسیم دهکده آهنگی آشنا می‌زد

ردیف: می‌زد

قافیه: آشنا، خدا

ریخت در خانه آواز گنجشک

با هیاهوی پرواز گنجشک

ردیف: گنجشک

قافیه: پرواز، آواز

ردیف علاوه بر این که آهنگ و موسیقی شعر را افزایش می‌دهد، پیوندهای جدیدی با واژگان بیت‌ها به وجود می‌آورد و ظرفیت معنایی شعر را افزایش می‌دهد.

گاهی ردیف از تکرار یک واژه مثل اسم، فعل، صفت و ... به دست می‌آید و گاهی به شکل یک جمله و عبارت خود را نشان می‌دهد:

تکرار یک واژه: بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

قافیه ردیف

قافیه ردیف

تکرار یک جمله: یک رنگی و بوی تازه از عشق بگیر

پرسوزترین گدازه از عشق بگیر

قافیه ردیف

قافیه ردیف

یادآوری: همان‌گونه که قبلاً گفته شد، **ردیف** کلماتی هستند که پس از قافیه می‌آیند. این کلمه‌ها هم از نظر نوشتاری و هم از نظر معنایی باید شبیه هم باشند. اگر از نظر نوشتن شبیه هم باشند، اما از نظر معنایی با هم تفاوت داشته باشند، دیگر ردیف نیستند، بلکه قافیۀ شعر هستند:

گلاب است گویی به جویش روان

همی شاد گردد ز بویش روان

«روان» در آخر مصرع اول و دوم آمده است. در نگاه اول، «روان» به نظر ردیف است، اما وقتی شعر را معنی می‌کنیم متوجه می‌شویم که «روان» مصراع اول به معنی «جاری» است و «روان» مصرع دوم به معنی «روح و جان» است. بنابراین «روان» با «روان» قافیه است نه ردیف.

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

در این بیت، «باد» در مصرع اول «اسم» است، به معنی «هوا»، اما در مصرع دوم فعل دعایی است. بنابراین قافیۀ اصلی این بیت «باد» است. البته این بیت، دو قافیه دارد. «نیست» در مصرع اول فعل است، اما در مصرع دوم، اسم به معنی «نابود» است. بنابراین قافیه هستند. اما قافیۀ اصلی «باد» است.

نکته (۱): فعل وقتی می‌تواند قافیه شود که در بیت، یک بار نقش فعل داشته باشد و در مصراع دیگر اسم باشد. مثل (باد) در بیت بالا. در غیر این صورت، حتی اگر معنی فعل در دو مصراع یکسان نباشد، نمی‌توان آن را قافیه گرفت.

نکته (۲): ردیف همیشه بعد از قافیه می‌آید، اگر کلمه‌هایی به یک شکل و معنی، قبل از قافیه تکرار شوند، دیگر ردیف نیستند؛ **نمونه:**

قضا گفت گیر و قدر گفت ده

فلک گفت احسنت و مه گفت زه

قافیه

قافیه

در این نمونه، واژه «گفت» قبل از قافیه آمده است؛ بنابراین ردیف نیست.

قالب‌های شعر فارسی

قصیده

قصیده نوعی از شعر است که مصرع اول و مصراع‌های زوج آن هم‌قافیه‌اند؛ شکل تصویری قصیده:

☆ _____
☆ _____
☆ _____
☆ _____

☆ _____

قصیده، قالب رایج شعر فارسی از قرن سوم تا پایان قرن ششم است. موضوع و مضمون اصلی قصیده، ستایش و مدح است؛ اما به مسائل دیگری چون وصف، مرثیه، پند و اندرز، حکمت و عرفان نیز می‌پردازد.

«رودکی، فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، انوری، خاقانی، سعدی، قآنی، ملک‌الشعرای بهار، مهدی حمیدی، امیری فیروزکوهی و مهرداد اوستا» در قالب قصیده بسیار نامدار هستند.

قصیده «دماوندیه» از ملک‌الشعرای بهار از زیباترین و مشهورترین قصیده‌های معاصر است که چند بیت از آن، در اینجا آورده می‌شود:

ای گنبد گیتی ای دماوند
ز آهن به میان یکی کمر بند
بنهفته به ابر، چهر دل‌بند ...

ای کوه سپید پای در بند
از سیم به سر یکی کُله خود
تا چشم بشر نبیند روی

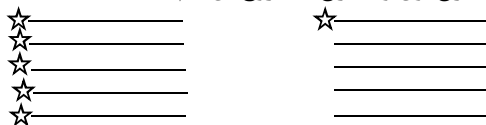
پیشتر بدانیم: (صرفاً جهت مطالعه دانش آموزان)

قصیده معمولاً چهار بخش دارد:

- ۱- **تَغَزُّلُ**: مقدمه قصیده است با مضامینی چون عشق، یاد جوانی و وصف طبیعت.
 - ۲- **تَخْلُصُ**: پیوند میان مقدمه و تنه اصلی قصیده است. (بیت یا ابیاتی که مقدمه قصیده را به تنه اصلی آن پیوند می‌دهد).
 - ۳- **تنه اصلی**: مقصود اصلی شاعر از سرودن قصیده در تنه اصلی بیان می‌شود با محتوایی چون مرثیه، عرفان، پند و اندرز، حکمت و ... تنه قصیده، اصلی‌ترین بخش قالب قصیده است؛ زیرا مقصود اصلی شاعر را در بر دارد.
 - ۴- **شریطه و دعا**: شامل دعا برای جاودانه بودن ممدوح (کسی که مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرد) است. شریطه و دعا در پایان قصیده و در پاسخ جمله‌های شرطی می‌آید.
- مَطْلَعُ**: بیت اول قصیده و غزل را می‌گویند. شاعر می‌کوشد تا لفظ و معنی این بیت، جذّاب و دل‌نشین باشد تا مخاطب را به خواندن یا شنیدن آن برانگیزد.
- تجدید مطلع**: تجدید مطلع، تنها در قصیده دیده می‌شود. گاهی تعداد ابیات قصیده بسیار طولانی می‌شود. شاعر برای انتقال از موضوعی به موضوع دیگر و یا طولانی ساختن قصیده و همچنین استفاده از قافیه‌های قبلی، بیتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد، می‌آورد.
- مَقْطَعُ**: بیت آخر قصیده را گویند. شاعران تلاش می‌کنند برای شعرشان، مقطع خوبی انتخاب کنند؛ زیرا این بیت پایان‌دهنده شعرشان است.

غزل:

غزل شعری است حداقل در پنج بیت که مصراع اول و مصراع‌های زوج آن هم قافیه‌اند؛ شکل تصویری غزل:



نکته: شکل تصویری غزل با قصیده از نظر قافیه یکی است، اما از نظر محتوا و تعداد بیت‌ها، غزل با قصیده تفاوت دارد. در قصیده حداقل بیت‌ها، پانزده بیت است و طولانی‌ترین قصیده حدود سی‌صد و اندی بیت دارد. اما در غزل حداقل بیت‌ها، پنج بیت است و حداکثر آن دوازده تا پانزده بیت.

□ از لحاظ محتوا، شاعر در قصیده به ستایش و مدح، مرثیه، وصف، پند و اندرز و حکمت و عرفان می‌پردازد، اما غزل محتوایی عاشقانه و عارفانه دارد.

□ همان‌گونه که گفته شد «درون‌مایه غزل»، عشق، عرفان یا آمیزه‌ای از این دو است. از زمان مشروطه مضامین اجتماعی هم به غزل راه یافته است و کسانی چون «فرّخی یزدی» به سرایش غزل اجتماعی پرداختند. غزل در قرن ششم هجری قمری گسترش یافت.

□ محتوای غزل در آغاز عاشقانه است و در مورد عشق زمینی، اما با ظهور سنایی، شاعر عارف قرن ششم، معشوق زمینی غزل، جای خود را به معشوق آسمانی می‌دهد و غزل عارفانه می‌شود.

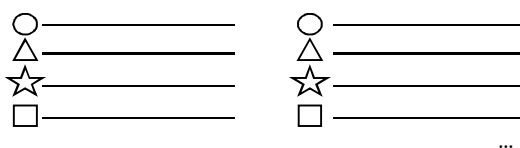
□ غزل عاشقانه را سعدی و غزل عارفانه را مولانا جلال‌الدین به اوج خود می‌رسانند، اما با ظهور حافظ که سرآمد غزل‌سرایان شعر فارسی است، غزل محتوایی نو می‌یابد؛ او غزل عارفانه و عاشقانه را در هم می‌آمیزد.

غزل‌سرایان برتر ادب فارسی: حافظ، مولوی، سعدی، صائب (در زمان گذشته)، رهی معیری، شهریار، قیصر امین‌پور (معاصر) شعرخوانی «آفتاب حُسن» و درس «یاران عشق» فارسی یازدهم، در قالب غزل سروده شده‌اند.

مثنوی

مثنوی قالب شعری است که هر بیت آن قافیه‌ای جداگانه دارد.

به عبارت دیگر، قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است. شکل تصویری مثنوی:



...

قالب مثنوی برای سرودن داستان‌ها و مطالب طولانی مناسب است؛ زیرا قافیه هر بیت به صورت جداگانه می‌آید و شاعر می‌تواند پس از چند بیت، از قافیه قبلی نیز استفاده کند.

موضوع و درون‌مایه مثنوی: حماسی، اخلاقی، عاشقانه و عارفانه.

به قالب مثنوی، «دوتایی» هم می‌گویند. چون در هر بیت، هر دو مصراع، هم قافیه هستند.

مثنوی از قدیمی‌ترین قالب‌های شعر فارسی و خاص‌تر زبان فارسی است. از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی، می‌توان «شاهنامه فردوسی»، بوستان سعدی، مثنوی معنوی مولوی و خمسه نظامی را نام برد.

در فارسی یازدهم، درس «نیکی» و شعرخوانی «زاغ و کبک» در قالب مثنوی سروده شده‌اند.

قطعه

شعری است که تنها مصراع‌های زوج آن هم‌قافیه‌اند.

این قالب حداقل در دو بیت سروده می‌شود. یعنی اگر کمتر از دو بیت باشد، نمی‌توان نام قطعه را بر روی آن گذاشت؛ شکل تصویری قطعه:

○ _____	_____
○ _____	_____
○ _____	_____
○ _____	_____

موضوع قطعه معمولاً مطالب اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، ستایش و هجو (بدگویی و سرزنش)، حکایت، شکایت، درخواست و تقاضا است.

انوری، ابن‌یمین (از شاعران گذشته) و پروین اعتصامی (از شاعران معاصر) از قطعه‌سرایان مشهور هستند.

در درس سوم فارسی یازدهم، در بخش گنج حکمت به نام «چو سرو باش» قالب قطعه از گلستان سعدی آمده است:

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی	پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم	وَرَت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد

رباعی

رباعی شعری است چهار مصراع که مصراع اول، دوم و چهارم آن هم قافیه‌اند و در مصراع سوم، معمولاً قافیه آورده نمی‌شود. البته بعضی از شاعران، در مصراع سوم هم قافیه می‌آورند؛ شکل تصویری رباعی:

○ _____	○ _____
○ _____	_____

پیام اصلی شاعر، معمولاً در مصراع آخر رباعی می‌آید و سه مصراع دیگر، مقدمه سخن شاعر است. درون‌مایه رباعی بیشتر **عارفانه**، عاشقانه یا فلسفی است.

رباعی از زمان رودکی تا کنون در شعر فارسی رواج داشته است. این نوع شعر، مناسب‌ترین قالب برای ثبت لحظه‌های کوتاه شاعرانه است و در همه دوره‌ها رواج داشته است.

خیام، شاعر قرن پنجم، بهترین رباعی‌سرای شعر فارسی است. **عطار**، **مولوی** و **باباافضل** از دیگر سرایندگان نامدار رباعی هستند. رباعی زیر از محمدعلی مجاهدی از درس دهم فارسی یازدهم برای نمونه آورده می‌شود:

ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش	وز تشنگی‌ات، فرات در جوش و خروش
جز تو که فرات، رَشحه‌ای از یمِ توست	دریا نشنیدم که کِشد مَشک به دوش

دو بیتی

شعری است که همیشه در دو بیت سروده می‌شود؛ همانند رباعی. مصراع اول، دوم و چهارم آن هم‌قافیه‌اند و در مصراع سوم، معمولاً قافیه آورده نمی‌شود. البته همانند قالب رباعی، گاهی مصراع سوم هم قافیه دارد. شکل تصویری قالب دوبیتی، دقیقاً مانند قالب رباعی است:

○ _____	○ _____
○ _____	_____

دوبیتی را در فارسی، «ترانه» هم می‌گویند. درون‌مایه دوبیتی، عاشقانه و عارفانه است. **باباطاهر همدانی** (از شاعران گذشته) و **فایز دشتستانی** (از شاعران معاصر) مشهورترین دوبیتی‌سرایان هستند.

دوبیتی، رایج‌ترین قالب شعری در نزد روستاییان باذوق و خوش‌لهجه است.

دو بیتى زیر از باباطاهر عریان است:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند، دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

پیشتر بدانیم: (صرفاً جهت مطالعه دانش آموزان)

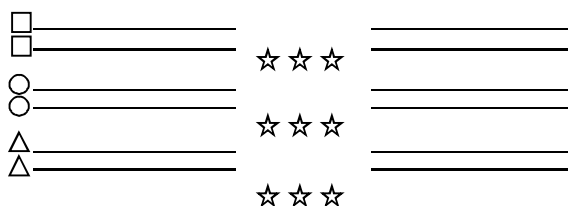
تفاوت اصلی قالب‌های رباعی و دوبیتی، در وزن است. یعنی، اگر اولین هجای (بخش) مصراع، هجای کوتاه باشد، دوبیتی است و اگر هجای بلند باشد، رباعی است. وزن رباعی «لا حول و لا قوة إلا بالله» است.

برای نمونه، مصراع «دلم را جز تو کس دلبر نباشد» را در نظر بگیرید. واژه اول این مصراع «دلم» است. اکنون «دلم» را بخش کنید؛ «دِ+لَم» دو بخش یا دو هجا دارد. بخش اول «دِ» است که از یک صامت (د) + یک مصوت کوتاه (ـِ) تشکیل می‌شود. بنابراین قالب این شعر، دوبیتی است.

اما به مصراع «مردی باید، بلندهمت مردی» دقت کنید. اولین واژه «مردی» است که دو هجا (بخش) دارد: مر + دی. بخش اول «مَر»، هجای بلند است و از سه واج تشکیل شده است: (م + ـَ + ر). بنابراین قالب این شعر، رباعی است.

چهارپاره

قالب چهارپاره پس از مشروطه در ایران گسترش یافت. این قالب از چند بند هم‌وزن و هم‌آهنگ تشکیل شده است. هر بند دارای چهار مصراع است و معمولاً مصراع‌های زوج آن، هم‌قافیه‌اند. به این نوع شعر، «چهارپاره» یا «دوبیتی پیوسته» نیز می‌گویند. شکل تصویری چهارپاره:



چهارپاره، بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود. در واقع چهارپاره همانند پلی است که شعر گذشته و شعر نو را به هم پیوند می‌دهد.

ملک الشعرای بهار، فریدون مشیری و فریدون توکلی از سرایندگان مشهور چهارپاره‌اند.

درس سوم فارسی یازدهم به نام «در امواج سند» در قالب چهارپاره سروده شده است.

شعر نیمایی

شعری است با مصراع‌های کوتاه و بلند که در آن آوردن قافیه نیز اجباری نیست. شاعر هر جا که بیان خود را نیازمند واژه‌های هم‌قافیه می‌بیند، از آن استفاده می‌کند. در این نوع شعر، ردیف نیز حالتی همانند قافیه دارد؛ یعنی هر جا شاعر احساس کند که بدان نیاز دارد، به دنبال قافیه، از آن استفاده می‌کند؛ نمونه:

رازِ راه

رفتن است

رازِ رودخانه

پُل (قافیه)

راز آسمان

ستاره است

رازِ خاک

گُل (قافیه)

گردآورنده: زینب یزدانی، انتشارات تیرگان

برای دریافت جزوه های رایگان ۲۰ بگیریم با استاد دکتر حسین احمدی، بهترین مشاور و برنامه ریز کنکور ایران، با شماره تلفن ۰۹۱۲۱۱۴۱۵۷ تماس بگیرید و یا به شماره تلفن ۰۹۱۲۱۰۰۹۶۵۶ پیام بدهید.

شعر نیمایی همانند شعر سنتی دارای وزن است؛ یعنی، وزن و آهنگ آن با گوش احساس می‌شود.

درون‌مایه و محتوای شعر نیمایی بر اساس تجربه‌های شخصی شاعر است؛ یعنی، شاعر حق دارد از هر اندیشه‌ای اعم از غنایی، فلسفی، اجتماعی و ... سخن بگوید؛ به شرط آن که سخن برخاسته از احساس او باشد.

بیشترین درون‌مایه و مضامین شعر نیمایی «عشق، سیاست، اجتماع، احساسات و تجربه‌های فردی» است.

«علی اسفندیاری» مشهور به «نیمایوشیخ» با سرودن شعر «افسانه» در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، اولین گام جدی را در راه گسترش قالب نیمایی برداشت.

نیمایوشیخ، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری از نیمایی‌سرایان مشهور هستند.

سروده زیر، از مهدی اخوان ثالث، در قالب نیمایی است:

من اینجا بس دلم تنگ است

و هر سازی که می‌بینم بدآهنگ است

بیا ره توشه برداریم

قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم

ببینم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟!

شکل تصویری قالب نیمایی:

```

* _____
                                     _____
                                     * _____
* _____
                                     _____
* _____
  
```

قرابت معنایی

اگر می‌خواهید به پرسش‌های قرابت معنایی و تناسب مفهومی پاسخ درست دهید؛ بهتر است به نکته‌های زیر توجه کنید:

۱- درست خواندن: اولین گام برای درک مفاهیم یک متن، چه نظم، چه نثر، درست خواندن آن متن است.

بسیاری از واژه‌ها از نظر نوشتاری یکسان هستند اما تلفظ و معنای متفاوتی دارند؛ نمونه:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

در مصراع دوم «مهر» در عبارت «مهر کردن» به معنی خاموش و قفل کردن است. اگر به جای «مهر»، «مهر» بخوانیم، قادر به درک مفهوم بیت نمی‌شویم.

پسر را نشانند پیران ده که مهرت بر او نیست مهرش بده

در مصراع دوم، دوبار «مهر» به کار رفته است. (در هنگام خواندن اولی باید «مهر» به معنی محبت و عشق و دوستی و در هنگام خواندن دومی «مهر» به معنی کابین و مهریه زن در نظر گرفته شود تا جمله معنی‌اش کامل شود.)

۲- گاهی برخی از اجزای جمله حذف می‌شوند. حذف اجزای جمله، بیشتر در شعر رخ می‌دهد. در هنگام خواندن چنین متن‌هایی باید با توجه به جمله‌های قبل و بعد با معنا و مفهوم سخن، اجزای حذف شده را پیدا کنید و در هنگام مرتب کردن اجزای متن، آن اجزای حذف شده را جاگذاری کنید تا معنی و مفهوم متن را کامل درک کنید.

نمونه: هم قدم تاجوران زمین هم نفس حضرت روح‌الامین

خواندن این بیت، این گونه است: [او] هم قدم تاجوران زمین [بود]. [او] هم نفس حضرت روح‌الامین [بود].

با کمی دقت متوجه می‌شوید که نهاد (او) و فعل (بود) در هر دو مصراع حذف شده است و در هنگام معنی این بیت، باید این محذوفات مورد توجه قرار گیرد.

۳- شناختن انواع «را» در درک مطلب یک متن، خواه نظم، خواه نثر، کمک بسیاری می‌کند.

«را» بیشتر به عنوان نشانهٔ مفعولی به کار می‌رود؛ نمونه:

پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را ای که از مسواک هر دم می کنی دندان سفید
«را» در مصراع اول نشانه مفعول، «دهان خویش» گروه مفعولی.

گاهی «را» نشانه مفعولی از جمله حذف می شود؛ نمونه:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون پنهان نمی ماند که خون بر آستانم می رود

در مصراع اول، «را» نشانه مفعولی حذف شده است: ریش درون [را] پنهان کنم.

«را» علاوه بر نشانه مفعولی، به عنوان حرف اضافه و فک اضافه نیز کاربرد دارد؛ اگر بتوانیم با کاربردهای گوناگون «را» آشنا شویم، قدم بزرگی در معنی و درک مفهوم یک متن برداشته ایم.

نمونه اول:

طمع را نه چندان دهان است باز که باز نشیند به یک لقمه آز (طمع)

«را» در مصراع اول، به معنی «به» حرف اضافه است: پادشاه به کاوه گفت.

نمونه دوم:

بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بدان محضر اندر گواه

«را» در مصراع اول، به معنی «به» حرف اضافه است.

۴- گاهی شاعران و نویسندگان برای منفی کردن فعل جمله، قید «نه» را در جمله وارد می کنند و فعل جمله را به شکل مثبت می آورند. در هنگام معنا کردن آن متن، باید فعل را منفی در نظر بگیرید؛ نمونه:

چشمی که نه فتنه تو باشد چون گوهر اشک غرق خون باد

در مصراع اول، «نه» با فاصله از فعل «باشد» قرار گرفته است و در هنگام معنی باید در کنار هم قرار گیرند: «چشمی که فتنه و شیفته تو نباشد و ...»

یا: خُم ها همه در جوش و خروشد ز مستی وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است

در مصراع دوم، «نه» به صورت قید با فاصله از فعل «است» قرار گرفته است و در هنگام معنی باید در کنار هم قرار گیرند: «آن شرابی که در آنجاست، حقیقی است و مجاز نیست.»

توجه: «نه» و «نی» گاهی به جای فعل «نیست» به کار می رود؛ نمونه:

تو خود به جوشن و برگستوان نه محتاجی (محتاج نیستی) که روز معرکه بر خود زره کنی مو را

۵- گاهی میان دو واژه، نه می شود کسره آورد و نه مکث کرد؛ زیرا هیچ یک از این دو حالت، معنی را کامل نمی کند. در این مواقع، به احتمال زیاد با یک واژه مرکب روبه رو هستید. باید این دو واژه را سرهم و پیوسته به صورت یک واژه بخوانید؛ نمونه:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد گشته او، نیک سرانجام افتاد

در مصراع دوم، «نیک سرانجام» یک واژه مرکب است و باید سرهم خوانده شود.

و یا:

شها! بهار جوانی من گذشت و رسید خزان پیری انده فزای شادی کاه

در مصراع دوم، صفت های «انده فزای» و «شادی کاه» یک واژه هستند و باید در کنار هم قرار گرفته و معنی شوند.

گردآورنده : زینب یزدانی ، انتشارات تیرگان

برای دریافت جزوه های رایگان ۲۰ بگیریم با
استاد دکتر حسین احمدی، بهترین مشاور و
برنامه ریز کنکور ایران، با شماره تلفن
۰۹۱۲۱۱۱۴۱۵۷ تماس بگیرید و یا به شماره
تلفن ۰۹۱۲۱۰۰۹۶۵۶ پیام بدهید .